

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در احکام وضعیه به مسئله صحت و فساد رسید و تقریباً تا یک حد زیادی کلمات اصحاب را یعنی مخصوصاً در دو محور مرحوم آقای نائینی و آقاضیا و کلمات اهل سنت را هم فعلاً از یک کتاب لکن یک مقداری توضیحش بیشتر داده شد، این راجع به این بود و دیدیم که چطور در عده ای از مسائل آقایان اختلاف داشتند، طبعاً مفهوم صحت و فساد با بطلان در عرف واضح است، آن چه که در این جا بیشتر نکته‌ی محل بحث شده به لحاظ بحث های اصولی بحث کیفیت جعل و ارتباطش با جعل است که آیا قابل جعل هست یا نه و مخصوصاً که در بحث صحت و فساد غیر از کلمه صحیح و فاسد که عرض کردیم در روایات اهل سنت وجود ندارد، لکن ملازماتش وجود دارد حالا آن هم چقدر تلازم دارد توضیحاتش یکمی گذشت و بیان می کنیم، اضافه بر این یک عده از مسائل نکات دیگه هم دارد، این سبب خلط بحث بر اثر این قسمت است یعنی قسمتی که آمده خلط شده با جهات دیگر بحث که بعضی هایش را توضیح دادیم و بعضی ها هم روشن می شود ان شا الله تعالی.

عرض کردیم برای روشن شدن بحث مطالبی را تعرض کردیم، مطلب اول راجع به این بود که صحت فی نفسه یک امر انتزاعی است، فی نفسه مطلقاً، حالا انتزاع از یک امر واقعی می شود یا امر جعلی می شود آن بحث دیگری است و فی نفسه امر انتزاعی است، آیا این امر انتزاعی قابلیت جعل دارد یا نه آن را ان شا الله بعد در خلال بحث روشن می شود.

نکته دومی که در بحث بود این بود که به اصطلاح آن جهات بحث روشن بشود چه قسمت هایی مربوط به مانحن فیه است و چه قسمت هایی مربوط به بحث های دیگری است، نکته سوم در بحث عرض کردیم در کتب ما هم این جا نخواندیم، فقط آقاضیا اشاره داشت، این مطلب را در کفایه در ذیل بحث صحیح و اعم و بحث، به نظرم در صحیح و اعم ایشان دارد یا بحث اجزاء، چون عرض کردیم این بحث صحت و فساد در سه جای اصول مورد بررسی می شود، یکی در بحث صحیح و اعم، یکی در مسئله اجزاء، یکی هم

همین جا در بحث حقیقت احکام وضعی و تکلیفی. عرض شد که از متکلمین اهل سنت نقل شده صحت یعنی مطابقة الامر، موافقة الامر، و فساد هم خب عدم موافقت و از آقایان فقها نقل شده که صحت یعنی ما کان مسقطا للقضاء و الاعادة، فساد هم عكسش، این بحث شده و خواندیم، عبارات اهل سنت را هم خواندیم، از همان قدیم یعنی از هفت هشت قرن تا حالا مفصل بین اهل سنت بحث شده که آیا خلاف بین متکلمین و بین فقها لفظی است یا واقعی است؟ صوری است یا یک خلاف واقعی است نه خلاف لفظی باشد؟ و عرض کردیم در کتاب های درسی حوزه ما چون در کفایه آمده ایشان اختیارش شد که خلاف لفظی است، هر دو یک چیز را می گویند لذا ایشان صحت را به معنای تمامیت معنا کرد، صحت یعنی تمامیت، آن وقت این تمامیت به لحاظ متکلمین، به لحاظ این که این تمامیت اسمش را موافقت امر گذاشتند و فقها گذاشتند اگر تمام بود مسقط قضا و اعاده، پس حقیقت صحت یکی است، این دو تا تعبیر به لحاظ زاویه دیدشان است، آن به لحاظ زاویه امر است و این به لحاظ زاویه مسئله قضا و اعاده و خواندیم از اهل سنت که نزاع واقعی است، لفظی نیست، و در فکر افتادند که یک فرقی بین دو تا پیدا بکنند، مثال بارزی که از آن ها خواندیم مسئله فاقد الطهورین بود، اگر کسی نه خاک داشت نه آب گفتند نماز بخواند، آن وقت اگر صحت، لکن اگر قضا هم شد انجام بدهد، آن وقت اگر صحت به معنای موافقة الامر باشد خب امر را انجام داده نمازش درست است، اگر صحت به معنای مسقط قضا باشد صحیح نیست، این فرق بین دو قول را از این کتاب البحر المحیط هم خواندیم، تقدم این کلام و این جا بحث می شود که آیا خلاف بین این دو تا لفظی است یا خلاف واقعی است بین قول متکلمین و بین قول فقها و اگر خلاف واقعی باشد ثمره در کجا ظاهر می شود. خواندیم یک مقدار عبارات را گفتیم، عرض کردیم مرحوم آقازیا هم عباراتش را خواندیم ایشان تمامیت آورده بودند که ظاهرش نظرش به استادشان صاحب کفایه باشد ظاهرا و العلم عند الله، و صحت را به معنای تمامیت گرفتند که با رأی متکلمین و رای فقها یکی در می آید.

عرض شد این مطالب گذشت و لکن آن چه که به ذهن من می آید و تعجب هم می کنم، من فکر می کنم به خاطر عدم دقت و عدم تنقیح بحث با این که اهل سنت خب خیلی روی این، خب چند قرن است روی این مسئله فکر کردند، نتوانستند به نظر من آن مطلب را در بیاورند، من فکر می کنم بحثی که این جا بین متکلمین و بین فقها شده این طور نیست که این ها تقریب کردند یا این طور

باشد که این ها فکر کردند که بیا این ترتیب ثمره داده بشود. آن چه که به ذهن من می آید این است که اولاً، این را می دانید که از قرن چهارم، اواخر سوم خودش مهم ترین کتاب اصولی که به این شکل موجود ما الان نیست رساله شافعی است، ایشان از اصول چیز گرفته می گویند یک مقدار زیادی، شیبانی که شاگرد ابوحنیفه است، در شرح حال اصول متعرض شدیم، دیگه از قرن چهارم سال های سوم دویست و خرده ای یواش یواش اصول تنظیم می شود و این تنظیم نهایی و شکل نهاییش تقریباً در قرن چهارم، همین شکلی که الان دست ماست که این مباحث در آن جا مطرح می شود و کسانی که در اصول وارد شدند بیشتر متکلمین اند و اصلاً در اصل در واقع متکلمین معتزله بودند، بعد اشاعره وارد بحثشان شدند مثل ابوالحسین بصری که از بزرگان متکلمان معتزله است و کتاب معتقدم در اصول دارد، همین قاضی عبدالجبار که از اعیان متکلمین معتزله است و در کتاب مغنیش اباحت اصول هم دارد، طبعاً اشاعره هم بعد و مخصوصاً چهره هایی مثل غزالی، مثل فخر رازی، این بزرگان این طرف از اشاعره، این ها هم، اصلاً در یک زمانی گاهی اباحت اصول با اباحت کلام یعنی به اصطلاح بهش می گویند اصولین، اصطلاح اصولیین این بود، اصول عقائد و اصول فقه، این ها اصلاً به هم آمیخته بود و فقه جدا بود، به هر حال آن برای عقیده بود و این برای استنباط بود و فقه به اصطلاح از این ها جدا بود، حالا این دقت ها، من به ذهنم می آید آقایان متکلمان که تفسیر به موافقت امر کردند این نیست که این بحث را این جوری که این ها مطرح کردند فرقی با آن قول چیست، این اصلاً دو زاویه دید است، دو تفسیر است، فقط مجرد انتزاع نیست، نه این که انتزاع بکنیم بگوییم این یک قول است و آن یک قول است، نه این طور نیست، ظاهر از کلمه موافقت امر ظاهرش این است که حضرات متکلمین صحت را در مقام امتثال دیدند، اصلاً کلمه موافقة الامر این مال مقام امتثال است، اصلاً این ها آمدند صحت را در مقام امتثال دیدند، چون بنده سراپا تقصیر اباحت اصول را مرتب کردیم، منظم کردیم، مقام جعل را از مقام امتثال جدا کردیم روی این تقسیم بندی بنده خیلی راحت فهمیده می شود، این ها اصلاً آمدند به مقام امتثال و متکلمین که گفتند اسقاط قضا و اعاده این ها رفتند روی مقام جعل، اصلاً دو مقام است، دو مقوله بحث است، این تظهر الثمرة حرف نامربوطی است، این که خلاف لفظی است که یک عده ای از اهل سنت گفتند و در کتاب های اصول ما هم راه پیدا کرده همین قول، این هم بی اساس است، اصلاً دو بحث است، دو

تفکر است، یک تفکر که بحث صحت را فقط زده به مقام امثال یعنی گفته صحت یعنی این، یک نوشته ای به شما داد، دستوری به شما داد، خصوصیاتش توش بود شما رفتید انجام دادید درست طبق نوشته به این صحیح می گویند، درست نبود می گویند فاسد، این نکته اش این است، یک ورقه ای به شما داده که مثلاً نان سنگگ این قدر، خشخاشیش و با کنجد و این ها این جوری باشد، نان لواشش این جوری باشد، اوصافش را نوشته، آب معدنی کذا باشد، شما رفتید عین همین ها را انجام دادید، عین همانی که در نوشته بود، به این صحیح می گویند، مخالفش بود می گویند فاسد، این یعنی این ها در حقیقت آمدند صحت و فساد را، مثل مرحوم نائینی، مثل مرحوم آقای خوئی، آقای خوئی هم صحت و فساد را به مقام امثال زدند دیگه، ما این را دیگه مفصل توضیح دادیم چون صحت و فساد را به مرحله امثال زدند در مرحله جعل تصویر صحت و فساد نکردند، مخصوصاً که در ذهن این آقایان غالباً این طور است که اصولاً مقام امثال در محدوده شارع نیست، فقط در محدوده عبد است، حالا عبد را مکلف می گویند، امروزه به جای این شهروند می گویند، شهروند، موطن به قول عرب ها، این در محدوده شهروند است، در محدوده مکلف است، پس صحت و فساد اصولاً در محدوده جعل نیست، من باز تکرار می کنم یکی را ما مقام جعل تصور کردیم، سه تا مقام مبادی جعل، مصالح و مفساد یک، حب و بغض دو، اراده و کراهت سه، بعد مقام جعل، بعد مقام فعلیت یعنی ارسال رسل و انزال کتب، بعد محور تنجز یعنی وصول به مکلف و بعد هم امثال، این ها مسلم گرفتند در مرحله امثال این کار عبد است اصلاً، این کار مکلف است، ربطی به جعل ندارد، این کسانی که این جور تصور کردند، متکلمین آن وقت این معنای صحت قطعاً انتزاعی است، از امر واقع است، اصلاً توش اعتبار معنا دارد، نائینی هم عقیده اش همین شد، این مثل انتزاع فوقیت سقف از من است، می گوئیم سقف فوق آن است، این فوقیت انتزاع شده دو طرفش امر واقعی است، اگر ما صحت و فساد را به مقام امثال زدیم انتزاع از یک امر واقعی است، عین همین که به شما عرض کردم شما بلند می شوید می روید آن نوشته را، عین آن نوشته را از بازار می خرید می آورید، نگاه می کنند این عمل شما با آن نوشته مطابق است، بهش می گویند چی؟ صحت، مطابق نیست می گویند فاسد، این چیز خاصی ندارد، دو تا امر واقعی آن نوشته واقعی است، این هم که آوردیم واقعی، تطابق این دو تا را صحیح می گویند، عدم تطابق را فاسد می گویند، و چون متکلمین اصولاً

دیدگاهشان به مسائل دیدگاه واقعی است، فقط فرقی با فلاسفه، هر دو واقع را نگاه می کنند، فقط فرقی با فلاسفه این است که آن ها از دیدگاه تقید به شرع دارند، چون دیدگاه متکلمین حتی آن متکلمین مثل معتزله که دیگه واقعا عقلی گرا هستند اصلا حجیت خبر را قبول نمی کنند، و عرض کردیم باز یک درجه بالاتر اصلا می گویند حجیت معنا ندارد، امکان ندارد، اصلا حجیت امر ظنی را ممکن نمی دانند، این ها کسانی که دنبال واقع گرایی هستند هیچ وقت دنبال حجیت گرایی نمی افتند، آن ها دنبال واقع اند، امثال سید مرتضی می گوید ممکن است تعبد به خر، باز هم ایشان می گوید واقع نشده، ما دنبال واقعییم باید به واقع برسیم و راه وصول به وقوع خبر نیست، واقع یعنی احکام الهی، راهش تلقی شیعه است، هر چی بین شیعه جا افتاد این ثابت است، جا نیفتاد ثابت نیست، این تفکر سید مرتضی در حقیقت این است اصلا، یک عده ای هم حالا هستند از این روشنفکر های مذهبی حرف های عجیب غریب، این ها ملتفت نیستند، تحلیلش در واقع این است، تحلیل دقیقش این است، یک واقع گرایی داریم، یک حجیت گرایی داریم، این متکلمین در حقیقت دنبال واقع گرایی بودند، به دنبال واقع و لذا این که بگوییم این حکم در این کتاب آمده، در کتاب کافی آمده، سندش این است، این ها همه مقومات حجیت است، مقومات نه، مقدمات حجیت، این ها مقدمات حجیت است، در حقیقت متکلمین دنبال واقع گرایی بودند، اگر واقعیت را بخواهیم خوب صحت همین است دیگه، خوب در مقام امثال است، آن ها معتقد بودند که صحت اصلا قابل جعل نیست، از محدوده اعتبار خارج است، در محدوده انتزاع است، خوب دقت بکنید! و انتزاع از امر واقعی، حرف نائینی، نائینی هم همین حرف را می زند، مرحوم نائینی هم همین حرف را زد، ایشان می گوید صحت اصلا اعتبار بهش تعلق نمی گیرد، نه متاصلا و نه انتزاعا، اصلا صحت قابل جعل نیست، پس در حقیقت، وقتی متکلم می گوید موافقة الامر، این موافقت امر واقعی است، عمل شما مطابق با آن باشد، این واضح است، این ها اگر فکر کرده بودند این حرف های عجیب غریب نمی زدند صاحب کفایه که اختلاف لفظی است هر دو یکی می گویند! در حالی که دو تا دیدگاه مختلف است، کاملا مختلف است.

اما فقها چون دیدگاهشان روی حجت و تعبد و این هاست این ها معتقدند روی تعبد حجت قابل جعل است، صحت معذرت می خواهم، صحت قابل جعل است یعنی شارع بماهو شارع جعل صحت می کند، چجوری؟ می گوید این نماز تم الصلوة لا اعادة علیک، همین

روایت را خواندیم دیگه، فالصلوة فی شعره فاسدة لا تُقْبَلُ تلك الصلوة حتی یصلی فی غیرها، این حتی یصلی فی غیرها که جعل است، مگر جعل نیست؟ شارع امر کرد که یصلی فی غیرها یعنی اعاده، این وقتی شارع جعل کرد شما از این جعل شارع چی می گویند؟ می گویند فاسد است که گفت یصلی فی غیرها، اگر گفت لا یصلی می گوید این صحیح است پس در حقیقت، نمی دانم روشن شد؟ فقها معتقدند صحت قابل جعل است لکن جعلش به این صورت است که به نحو انتزاع می شود، انتزاع از چی می شود؟ از قضا و اعاده، اگر گفت قضا نکن یعنی صحیح است، گفت قضا بکن یعنی فاسد است، خوب دقت بکنید!

پرسش: این جعل امر واقعی نمی شود؟

آیت الله مددی: بحث امر واقعی نیست، ملاک ندارد، شارع جعل کرد لذا روی قضا و اعاده بردند و تصادفا حرف این ها، همین حرفی که فقهای اهل سنت گفتند با این که ندارند، سنی ها ندارند، من چند بار عرض کردم همین طور که ابن تیمیه گفته در روایت اهل سنت عن رسول الله لفظ صحیح و فاسد نیامده، ملازماتش آمده، حالا لازم اعم است یا نه آن بحث دیگه است مثل یجزی، اربعة لا تجزی، آمده اما خود لفظ صحیح و فاسد نیامده، اما در روایت اهل بیت از زمان امام صادق کتابی را در آوردند که فرمودند این املائی رسول الله است یعنی عین الفاظ رسول الله است، این را ما داریم، اهل سنت ندارند، امام صادق عین املائی رسول الله و به خط علی، به خط امیرالمومنین و به تلفظ رسول الله، فرمودند فالصلوة فی شعره و وبره و فلان فاسدة، آن گفت نداریم اما ما داریم، بعد فرمود چی؟ لا تُقْبَلُ تلك الصلوة، ببینید! حتی یصلی فی غیرها، این حرفی را که فقها گفتند آن ها روایتش را ندارند، ما روایتش را داریم، خنده دار است، فقهای اهل سنت گفتند روایتش پیش ماست، وقتی پیغمبر می فرماید یصلی فی غیرها یعنی چی؟ یعنی واجب است قضا یا اعاده، اگر در وقتی اعاده باشد ولی اگر در خارج وقت باشد قضا، این که گفت یصلی فی غیرها می شود جعل، از این یصلی فی غیرها چی انتزاع می کنیم؟ فاسدة، اگر گفت لا یصلی انتزاع می کنیم صحیح پس خوب مطلبی که من عرض کردم روشن بشود، صحت امر انتزاعی است، اختلاف بین فقها و بین متکلمین چون دو دیدگاه است، متکلمین واقع را نگاه می کنند چون واقع را نگاه می کنند مقام امثال را محل صحت می دانند، چون آن جا می دانند می گویند موافقة الامر، می گویند این اصلا جعل بر نمی

دارد، یا موافق هست یا نه، امر واقعی است، مثل فوقیت سقف، روشن است مطالب؟ این آقایان ما به نظرم خوب تصور نکردند، اصلا من عبارات را خواندم، اهل سنت هم این جا خوب تصور نکردند، متأسفانه این همه عبارت خواندیم خود اهل سنت هم درست نفهمیدند چی گفتند، ملتفت نشدند که اختلاف نیست تظاهر الثمرة در فاقد الطهورین، این اصلا نیست و نه اختلاف لفظی هم که بگوییم، نه اصلا دو تا دیدگاه کاملا مختلف است، این می گوید صحت قابل جعل است لکن انتزاع می شود

پرسش: آقا در نماز مخالف که فرمودند اعاده نمی خواهد چی می فرمایید؟ یعنی این صحیح است؟

آیت الله مددی: خب همین دیگه، آن حرف نائینی، نائینی می گوید در این جور جاها معلوم می شود که امر عوض شده، امر تازه آمده، این حرف نائینی بود دیگه

پرسش: شما هم می خواهید ملتزم به همین بشوید؟

آیت الله مددی: بله قبول داریم، بعضی جاها امر عوض می شود خب مثل نسیان است شما فاتحة الكتاب می خوانید، لا تعاد معنایش همین است، اگر شما نسیان رکوع کردید نمازتان فاسد است، اگر نسیان فاتحة الكتاب بود نمازتان درست است، این باید تصویرش، نائینی تصویر را این جوری و این تصویر حرف بدی نیست، البته من در بحث اولش گفتم این هم جعل می خواهد، نه انصافا حرف ایشان حرف خوبی است. این هم یعنی گفتیم اعتباری، حرف نائینی حرف درستی است که بیایم بگوییم کسی که نسیان پیدا کرد، البته حالا این کیفیت تعلقش و جعل سنن و فرائض را سابقا گفتیم، ما یک تفسیر خاص خودمان را داریم که با نائینی فرق می کند لکن خلاصه اش این است، این خلاصه بحثش که اگر کسی متذکر نماز ده جزئی است، نسیان پیدا کرده نسیان سوره، نماز نه جزئی هم امر دارد، حالا این کیفیت امر و تعلق امرش ما چون بحث فرائض و سنن را مطرح کردیم، دیگه چند بار گفتیم حالا بخواهیم تکرار بکنیم طولانی می شود، روی آن تصویری که خودمان از فرائض و سنن داشتیم، روشن شد؟ پس بنابراین در حقیقت حضرات متکلمین دیدگاهشان واضح بوده، چون واقع را نگاه می کنند و صحت را در مقام امتثال زدند، عرض کردم از آن ور هم در دیدگاه الان، اهل سنت معلوم نیست دیدگاهشان این باشد یا قدمای ما اما تقریبا شاید مثلا بگوییم متکلمینشان که قائل به اجتماع امر و نهی هم بودند،

کسانی که قائل به اجتماع امر و نهی اند عادتاً باید بگویند در مقام امتثال فقط به مکلف است، عادتاً این است، عادتاً، نمی خواهم بگویم لازماً، خب مقام امتثال مقام دست مکلف است، عملش مطابق با امر است صحیح است، مطابق نیست فاسد است، این خیلی واضح است، مطلب واضحی است لکن این آمده صحت را زده به مقام امتثال، سوال این است صحت به مقام جعل هم می خورد یا نه؟ فقها آمدند گفتند اگر شارع گفت یعید صلوته، این یعید صلوته یعنی فاسد است، لا یعید صلوته یعنی صحیح است، خب یعید و لا یعید که جعل بهش می خورد که، این که جعل بهش می خورد، نماز بخوان نخوان، اعاده بکن نکن، این که جعل بهش می خورد، اگر گفت نماز را اعاده بکن ازش انتزاع می کنیم فساد، اگر گفت نخوان ازش انتزاع می کنیم صحت، پس هر دو صحت را به معنای انتزاعیش می گیرند، یکی می گوید طرفین انتزاع امر واقعی است، هیچ نحوه جعلی نشده، کسی که این حرف را می زند باید صحت را بزند به مقام امتثال، مثل مرحوم نائینی، نائینی هم می گوید امر واقعی است، جعل ندارد، کسانی که می گویند صحت از عدم اعاده انتزاع می شود، عدم اعاده هم که قابل جعل است پس صحت قابل جعل است لکن نه خود صحت، نه متاصل به جعل است، بلکه جعلش انتزاعی است، پس این که ما بگوییم نزاع بین این دو طرف لفظی است به شوخی شبهه است، نزاع واقعی است، مرحوم نائینی اصلاً می گوید جعل به صحت نمی خورد به هیچ نحو، نه بالاصالة نه بالانتزاع، این ها می گویند اصلاً جعل می خورد پس کلام مرحوم نائینی و بعد آقای خوئی، آقای خوئی یک جایی جعل را قبول می کند نائینی آن جا هم قبول نمی کند، توضیحش گذشت، باز من در همین بحث که می خواهم جمع بکنم این جا توضیح می دهیم.

پس بنابراین روشن شد به نظر ما، من تعجب هم می کنم واقعا گاهی اوقات به نظر ما مطلب خیلی واضح است از آن ور هم این علما در طول این چند قرن آمدند متنبه نشده باشند دیگه اتهام به خودمان می زنیم که آخه این مطلب به نظر ما خیلی واضح است، اختلاف واقعی است، دو دیدگاه مختلف است، نه این که اختلاف لفظی باشد و اصولاً در صلوة فاقد طهورین می گوید اگر موافقت امر باشد کدام امر هست که فاقد طهورین نماز بخواند؟ می گویند اطلاقات اقیموا، خب اطلاقات اقیموا تقیید خورده، لا صلوة إلا بطهور، إذا قمت الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم، و این به اصطلاح این اطلاق و تقیید به معنای وحدت مطلوبین است، مطلوب یکی است، نماز عن

طهارة است، اقيموا الصلوة عن طهارة پس ما امر نداريم که نماز بخوانيم فاقد الطهورين، بدون تیمم و بدون وضو نماز بخوانيم، اين ها می گویند روی مبنای متکلمین این درست است چون، کدام امر را ما داریم؟

پرسش: لا تترك الصلوة بحال چی؟

آیت الله مددی: اولاً این لا تترك الصلوة بحال را ما داریم، اهل سنت که ندارند، ما داریم، یا الصلوة لا تسقط بحال، الصلوة لا تسقط بحال را نداريم، الصلوة لا تترك بحال در عبارت ما نقل شده، یک روایتی است از زرارہ در باب مستحاضه، در ذیلش آمده فإنها لا تترك الصلوة بحال، در کلمات فقهای ما شده لا تترك الصلوة بحال، ما لا تترك الصلوة بحال را که شما تلفظ کردید این را هم نداريم، لا تسقط الصلوة بحال هم نداريم، آنی که داریم فإنها لا تترك الصلوة، چون حائض ترک نماز می کند، مستحاضه حالا یا با غسل یا بی غسل، تعدد غسل، وحدت غسل، مستحاضه نماز را نباید ترک بکند، هر جور هست باید بخواند، فإنها لا تترك الصلوة، به صیغه معلوم هم هست، لکن متأسفانه صدر روایت حذف شده، شده لا تترك الصلوة بحال، به صیغه مجهول هم شده، بعد هم به قول شما قاعده شده که امر درست بکنیم، نیست همچنین چیزی وجود ندارد، فإنها لا تترك الصلوة بحال، این ثانیاً و ثالثاً به ذهن این حقیر سراپا تقصیر چون این روایت منحصر به فرد است، به ذهن این حقیر سراپا تقصیر، اگر بخواهیم همه این فوائد را در بحث اصول بگوییم خیلی از بحث خارج می شویم، به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می رسد که اصلاً آن روایت مدرج است، آن حدیث مدرج است، این لا تترك الصلوة کلام زرارہ است، کلام امام نیست و التفصیل فی محله، من فقط می گویم چون کسی غیر از ما نگفته فقط می گویم که مراجعه بفرمایید.

علی ای حال کیف ما کان چیزی به عنوان لا تترك الصلوة بحال یا مثلاً الصلوة لا تسقط بحال را که اصلاً نداريم، کلاً چنین روایتی وجود ندارد، آن چه که وجود دارد کلام زرارہ است فإنها لا تترك الصلوة بحال یعنی مستحاضه ترک نمی کند که این خب مربوط به مستحاضه است ربطی هم به این قاعده که می خواهیم بگوییم ندارد. این خلاصه بحث.

پس بنابراین آن چه که به ذهن این حقیر صاحب تقصیر می رسد این است که حضرات متکلمین اهل سنت صحت را به معنای انتزاع از امر واقعی گرفتند، خوب دقت بکنید! در صحت هیچ نحوه اعتبار نیست، هیچ نحوه جعل نیست، روشن شد؟ مثل فوقیت سقف نسبت به بنده و این بعینه کلام نائینی است، البته نائینی نوشته متکلمین، مرحوم نائینی این جا نوشته، من جلد اول نائینی را در مباحث صحیح و اعم، در آن جا هم نگاه کردم که مرحوم نائینی چه فرمودند پس این که بگوییم خلاف لفظی است به معنای تمامیت این نیست، اصلا دو دیدگاه است، دو تفکر است، کاملا با هم مختلف اند، یک دیدگاه می گوید نه صحت قابل جعل است، اگر دیدید صحت قابل جعل شد حالا یا از عدم قضا یا از عدم اعاده یا مثلا در زمان ما ممکن است بگوییم چون قانون است دیگه، این بحث قانونی است اصلا، مثلا بگوییم اگر فلان دکتر این کار را کرد این مثلا مطبش برای یک سال تعطیل می شود، اگر این جور معالجه کرد تعطیل نمی شود، تعطیل نمی شود یعنی صحیح، تعطیل نمی شود نمی خواهد، خوب روشن شد چی می خواهیم بگوییم؟ حتما هم دنبال لا قضا و لا اعاده نرویم، ممکن است جعل به لحاظ آثار دیگر هم باشد، این ها برمیگردد به مباحث قانونی و ظرافت های خودش و آثار خودش چون مباحث قانونی دارای آثار است من جمله دارای جزا و کیفر و این هاست، به خلاف انتزاعیات، انتزاعیات چیزی ندارد، تابع طرفین است، مخصوصا انتزاع از واقع، پس در حقیقت حضرات متکلمین بحث صحت و فساد را در مباحث قانونی جا ندادند، خوب دقت بکنید، در مباحث جعل جا ندادند اما فقهای اهل سنت جا دادند، إنما الکلام از چی انتزاعش بکنیم؟ خوب دقت بکنید! ماها چی می گوییم؟ در اول بحث هم گفتیم، ما عرض کردیم در روایات اهل بیت اضافه ی بر لفظ صحت و فساد یک الفاظ ملازم هم هست، مرت صلوته فامضه کما هو، این جا را مرحوم نائینی متعرض نشدند آقای خوئی متعرض شدند، آقای خوئی این جا جعل را قبول کردند، آقای خوئی در قاعده فراغ جعل را قبول کرد، این ها خیلی نکات لطیف فنی است، در خود صحت و فساد در جایی که احکام واقعی است قبول نکردند چون زدند به مقام امتثال اما اگر شارع گفت تو نمی دانی نمازت تمام شد، خوب دقت بکنید، نمی دانی نمازت را کامل خواندی یا نه؟ فامضه، این فامضه یعنی صحیح است، این امضه یعنی صحیح است، این جعل کرده، نائینی خواسته از این جواب بدهد، دو تا جواب داد که باز هم بعد از این تذکر می دهیم، انصافا جواب اولش درست است، جواب دومش درست نیست و هر دو

جوابش ربطی به این بحث آقای خوئی ندارد هر دو جواب ایشان. این را سابقا چند بار هم گفتیم، باز دو مرتبه در این متمم نهایی بحث عرض می کنم.

پس بنابراین تا این جا صحبتی که هست این است، بله صحبتی که الان ما یعنی مخصوصا در این اصول متاخر شیعه احتمالا بهش بتوانیم، آقایان نگفتند، بهش اضافه بکنیم آیا صحت قابلیت جعل متاصل هم دارد یا نه؟ شما که امر اعتباری گرفتید چون مرحوم شیخ مثلا می گوید ملکیت جعلش انتزاعی است، ملکیت جعل می شود، شارع جعل ملکیت می کند لکن انتزاع می شود مثلا تو می توانی بفروشی، می توانی بخری، از این ها انتزاع می شود، خیلی خب! مرحوم نائینی و عده ای گفتند نه آقا ملکیت متاصل است، ملکیت، جعلته ملکا لک، این جعل بهش تعلق می گیرد متصلا، بحثی را که ما الان می خواهیم به این بحث های آقایان اضافه بکنیم آیا صحت مثل ملکیت است، می گوید جعلته صحیحا، مثل همین روایت فالصلوة فی شعره فاسدة، شما چرا حتی یصلی فی غیرهائش رو گرفتید، اصلا ابتدائا جعل فساد کرد، چرا بگوییم حتی یصلی فی غیرها از این جعل در بیاوریم، بگوییم نه تا گفت الصلوة فی شعره و وبره فاسدة این جعل است، جعل متاصل هم هست، مثل ملکیت، نمی گوییم ملکیت متاصل در جعل است پس بنابراین مجموع احتمالات تا این جا سه تا شد، چیزی که فقها و متکلمین اهل سنت هم نگفته بودند، یک احتمال انتزاع از واقعی باشد اصلا توش جعل نیست، انتزاع صرف است از واقعیات، این احتمالا کی درست می شود؟ که ما صحت و فساد را به مقام امتثال بزنیم، و غیر از این هم معنا ندارد موافقة الامر و مخالفة الامر، یک نوشته ای باشد مطابق و مخالف، مطابق و مخالف، این روشن شد

دو: قابلیت جعل انتزاعی لکن انتزاع بشود، قابل جعل هست، این معنایش این است که ما صحت را به مقام جعل بزنیم لکن این اگر به مقام جعل بزنیم ازش انتزاع صحت کردیم بگوییم آن منتزع عنه چیست، آنی که ازش انتزاع کردیم چیست، فقها می گویند انتزاع می کنیم از عنوان لا یعید، لا یقضی، تا امام نگفت لا یقضی یعنی صحیح، این که قابل جعل است خب، این که دست امام است، یقضی و لا یقضی، این که قابل جعل است، اگر فرمود قضا بکن یعنی فاسد، فرمود لا یقضی یعنی صحیح، این رائی بوده که فقهای اهل سنت گفتند، خب طبعا می دانید این بحث کجا مطرح شد؟ یک تکه اش در کلام مطرح شد و یک تکه اش در فقه مطرح شد، آنی که سرش

.....

خالی ماند و سرش بی کلاه بود جناب اصول بود که این وسط بود، این در اصول آمدند هر دو را آوردند، در اصول هر دو را آوردند هم از متکلمین آوردند و هم فقها، بعد آمدند تظاهر الثمرة پیدا بکنند، خب خود این کار نادرست است، این یک دیدگاه است و آن یک دیدگاه است، دو دیدگاه مختلف اند لذا در اصول به این فکر افتادند که بیاییم در اصول بگوییم که اختلاف این ها لفظی است یا اختلافشان معنوی است، اصلا دو دیدگاه مختلف است، دو زاویه بحث است، اصول هم اگر بخواهد بررسی بکند، اصول هم اگر بخواهد بررسی بکند، اصول هم اگر بخواهد بررسی صحت بکند باید کلام فقها را بگیرد تحلیل بکند یا بگوید نه ما در اصول اگر می خواهیم بگیریم آن وقت اگر کلام متکلمین را گرفتیم این باید در امثال بحث بکند، ببینید مباحث اصول را من عرض کردم فقط ننید به استظهار از روایت، شما می توانید در دنیای روز هم در پارلمان، در مجلس و این ها مباحث قانون و قانونگذاری را مطرح بکنید، این مبحث الان خودش مبحث زنده ای است آیا می شود صحت را جعل کرد، اگر بخواهد صحت را جعل بکند گاهی ممکن است به این صورت باشد قضا و اعاده، گاهی می گویند زندان نمی رود، مطبش بسته نمی شود، همه این ها جعل صحت است، یا نه اصلا صحت و فساد را قانونگذار حق ندارد جعل بکند، صحت و فساد برمیگردد به مکلف در مقام امثال، آن ملاحظه می کند، اصلا در قوانین صحت و امثال قابل جعل نیست، این بحث حقوقی زنده سرپا، جای خودش محفوظ است، جاهای خودش را دارد، پس بنابراین نزاع بین این دو نفر در دو علم مختلف است، در اصول آوردند، از این ور آوردند از آن ور هم آوردند، گیر کردند در اصول، در حقیقت اصول باید تفسیر فقهی را نگاه بکند، اگر بنا شد تفسیر کلامی را نگاه بکند باید صحت را از دایره جعل خارج بکند در اختیار مکلف قرار بدهد، روشن شد؟ این که بیاییم بگوییم اختلاف لفظی است اختلاف کذاست مراد، این ها به شوخی شبهه است.

علی ای حال کیف ما کان و بعد معلوم شد ما یک رای سومی را هم الان مطرح کردیم، قابل جعل باشد و متاصل در جعل باشد نه انتزاع بشود، اصلا شارع بگوید نماز صحیح این است، شما مکلفید به نماز صحیح، من حکم می کنم این نماز فاسد است، من حکم می کنم این نحوه طباطبت، نحوه حضور در جلسات آموزش پرورش، این نحوه تدریس اصلا فاسد است، روشن شد؟ به نظرتان چه مشکلی دارد؟ با این مقدماتی که ما گفتیم یواش یواش برایتان معلوم می شود که انصافا نه فقط حرف متکلمین را قبول نکنیم بلکه

متاصل در جعل هم بدانیم مثل این که پیغمبر فرمود فالصلوة فاسدة، چطور این یکیش را نگرفتید؟ حتی یصلی فی غیرهایش را گرفتید، خب فالصلوة فاسدة یعنی متاصل به جعل است، این ها کانما و لذا گفتیم مرحوم نائینی گفت فالصلوة فاسدة یعنی ملاک ندارد، ایشان زد به ملاک چون به جعل قائل نیست، این نکته ای که نائینی این را به ملاک زد چون قائل به جعل نیست، کلا قائل به جعل نیست پس تا این جا با این مقدماتی که گفته شد معلوم شد که متکلمین چطور وارد بحث شدند، صحت را به لحاظ امتثال دیدند، انتزاع از امر واقعی صرف دیدند، هیچ نحوه جعلی توش نیست، ما کرارا عرض کردیم انتزاع با اعتبار فرق می کند، انتزاع است، بعضی ها مثلا تعبیر استبطان کردند، جای استبطان نیست، این جا اگر مایل باشید روزی هم راجع به استبطان صحبت می کنیم، این جا جای استبطان نیست چون این ها بحث هایی است یکمی الفاظ، اعتبار داریم، انتزاع داریم، استبطان داریم، تلازم داریم، تلازم مثل یجزی، این مال تلازمش است، ما ملازمات با صحت داریم، فامضه کما هو، این ها را ما داریم، دقت می فرمایید؟ پس یک بحث آیا صحت انتزاعی صرف از واقع است این رای متکلمین، این معنایش این است که صحت را اصلا اصولی ها کم، چون اصولی ها به طور متوسط در امتثال کم بحث می کنند، بگذاریدش در امتثال

دو: صحت قابل جعل است، آن مبدا جعلش قضا و اعاده است، شارع می گوید يجب عليك القضا یعنی صحیح نیست، لا يجب عليك القضا صحیح است، روشن شد؟ پس صحت و فساد جعل می شود، شارع می تواند جعلش بکند، شما اگر قانونگذار شدید می توانید جعل بکنید لکن به منشا انتزاعش و آن چیزی که ازش انتزاع بشود، این رای دوم، در حقیقت فقهای اهل سنت این را می گویند، روشن شد؟ پس اصلا دو دیدگاه است یعنی به مقام جعل زدند.

رای سوم که ان شا الله شاید به ذهن خود ما هم این طور است آن مطلبی که آن ها گفتند درست است لکن یک شرحی دارد که سابقا هم در شرطیت توضیحش اجمالش گذشت، صحت مثل ملکیت است، قابل جعل متاصل هم هست، نه این که اصلا قابل جعل نیست به قول نائینی، اصلا قابل جعل متاصل است، مرحوم آقای خوئی جعل متاصل را در مثل اصول عملیه مثل قاعده فراغ قبول کردند، نائینی در هیچ کدام قبول نمی کند و ان شا الله توضیح می دهیم که کجاها قبول داریم

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: : استصحاب : تنبیہات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی: صحت و فساد

جلسه: ۳۱

چهارشنبه: ۱۳۹۶/۸/۳

صفحه ۱۴

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين